

چشم انداز انقلاب بورژوازی یا پرولتری؟

این روزها گرایش های مختلف بورژوازی و همکارانشان در جبهه اپوزیسیون خارج از کشور، تمرکز خود را بر محور دعوای درون هیئت حاکم گذاشته اند. اکثر رسانه های جمعی و مطبوعات درونی و برونی توجه اخذ خود را بر جدال میان «اصلاح گرایان» و «اقتدارگرایان» گذاشته اند. درمیان این تبلیغات گسترده، هیچ سخنی از نقش و مقام کارگران ایران به میان نمی آید. گویا این طبقه اجتماعی اصولاً وجود خارجی ندارد!

طرفداران برون و درون مرزی «اصلاح طلبان»، از زندانی شدن آخاجری و عبدی صفحات نشریات خود را پر کرده، در صورتی که از کارگرانی که سالهاست در زندان های بسر برده و می برند، هیچ مطلبی نمی نویسند. از شکایت های خانواده «اصلاح طلبان» در مورد طبرزدی، اظهار نگرانی می کنند، اما کوچکترین اشاره ای به کارگران جوان اسلام شهر و بارش اصفهان و غیره که مدتهاست زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گرفته اند، نمی کنند. چرا؟

علت این برخوردها پیچیده نیستند. اینها نیز خود دل خوشی از حرکت های مستقل کارگری ندارند، و برای حفظ امنیت سرمایه (یا به زعم خود دمکراسی)، آنها نیز چنانچه در مقام قدرت قرار گیرند، این قبیل حرکت های به اصطلاح «غیرقانونی» کارگران را، سرکوب می کنند. زیرا خطر ناشی از یک اعتصاب کارگری، برای سرمایه داران، به مراتب عظیم تر از حملات «حزب الله» به تظاهرات آرام «دفتر تحکیم وحدت» می باشد. آنان به نیکی واقف هستند، که جریانی مانند انصارحزب الله (ده نمکی ها و الله کرم ها) - حتی چنانچه سخنان و حرکت های افراطی از خود نشان دهند- در نهایت قابل کنترل است، اما آغاز یک اعتصاب کارگری ساده، می تواند پایه کل نظام سرمایه داری را به مخاطره اندازد.

بنابراین، بی توجه ای به موقعیت کارگران ایران توسط طرفداران «اصلاحات» و خادمین «چپ» آنها، قابل درک است. تنها آنهایی که خواهان گسست کامل از رژیم و براندازی ریشه ای نظام سرمایه داری هستند، می توانند اهمیت نقش تعیین کننده طبقه کارگر را درک کرده و مدافع آن باشند.

سرمایه داری فاقد خصلت ترقیخواهانه است

دولت بورژوازی در ایران از دوره انقلاب مشروطیت و به ویژه پس از «انقلاب سفید شاهنشاهی»، از بالا توسط مداخلات انحصارات بین المللی (امپریالیزم)، تحمیل شد. این مداخله تحمیلی عوارض متعددی بیار آورد. اول، شکل خاصی از سرمایه داری در ایران بوجود آمده که قابلیت رشد نیروهای مولده را از ابتدا از دست داده است. در ایران چه در دوره نظام شاهنشاهی و چه در بیش از دو دهه نظام کنونی، سرمایه داری در عمل نشان داد که به غیر از مداخلات اقتصادی در رشته تجاری (صدور تولیدات نفتی و غیرنفتی) و تولید وسایل مصرفی (کارخانه های لوله سازی، کفش سازی، مونتاز)، گامی دیگری بر نداشته است.

در درون نظام سرمایه داری ایران، برخلاف نظام های سرمایه داری غربی، سیکل های متناوب اقتصادی (شکوفایی، افت و رکود)، مشاهده نمی شوند. آنچه وجود دارد «بحران»، «بحران» و «بحران» است. حتی در اوج به اصطلاح «انقلاب سفید» که به زعم آقای نیکسون، ایران به یک کشور نمونه جهان سومی مبدل گشته بود، بیکاری و فقر و فساد بی داد می کرد. و یکی از علل اصلی سرنگونی رژیم شاه نیز در همین امر نهفته بود. نارضایتی توده ای در شهرها و گسترش فقرای شهری و بی سامانی در دهات، منجر به قدرت رسیدن خمینی گشت.

ادغام اقتصاد ایران در تقسیم کار بین المللی، منجر به چنین بحرانی گشته است. در نتیجه، «بهترین» و «کاردان ترین» رژیم های سرمایه داری، و «وابسته ترین» آنها به غرب، قادر به رشد نیروی های مولده و «صنعتی کردن» و جهش تکنولوژیک،

نخواهند شد. تولید وسایل تولیدی در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) توسط امپریالیزم «ممنوع» اعلام شده است! سرمایه داری ایران هرگز خصصت سرمایه داری غربی را بخود نخواهد گرفت.

رقابت جناح های مختلف بورژوازی ایران (تمامیت خواه، اصلاح طلب، سلطنت طلب، بورژوا دمکرات، جمهوری خواه، سازمان های خرده بورژوا) برای متقاعد کردن امپریالیزم به مثابه آترناتیو حکومتی آتی در ایران، همه کوشش های واهی ای است که در نهایت و در بهترین حالت به رژیم شبه نظام شاهنشاهی منجر خواهد شد. بورژوازی در کشورهای نظیر ایران در قرن بیست و یکم، توانایی، قابلیت و اجازه چنین اقداماتی را ندارد.

بحران اقتصادی رژیم کنونی

رژیم کنونی ایران نه تنها وارث یک نظام سرمایه داری بحران زای جهان سومی است، که اضافه بر آن تضاد درونی خود را نیز داراست. تضاد درونی رژیم نیز از ابتدا و تا کنون بر محور چگونگی احیا یک نظام سرمایه داری مدرن (شبه شاهنشاهی) در ایران بوده است. گرایش «اصلاح طلب» کنونی که پایه در سرمایه های «صنعتی»، تکنوکرات های بلند پایه دستگاه دولتی، قشرهای «روشنفکر» متمایل به غرب، طبقه متوسط مرفه بالای شهر نشین دارد، خواهان برقراری نظامی مترادف با قوانین بین المللی سرمایه داری جهانی، می باشد. این گرایش به نمایندگی خاتمی، در طی چند سال پیش، با علم کردن واژه هایی نظیر «جامعه مدنی» در جهت تشکیل یک دولت یکپارچه بورژوایی مدرن و برقراری پیوند تنگاتنگ با دول امپریالیستی گام برداشته است. از دیدگاه این گرایش، امنیت سرمایه در ایران در درازمدت به نفع کل سرمایه داران ایرانی بوده و حیات رژیم اسلامی را به مثابه یک دولت «معقول» و مورد پذیرش در سطح بین المللی، پایدارتر و مستحکم تر خواهد کرد. از اینروست که کلیه نیروی های اپوزیسیون راست و میانه

(سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، دمکرات ها و توده ای و اکثریتی های سابق) در «جبهه ۲ خرداد» قرار گرفته و از آن حمایت می کنند. این «جبهه» در واقع خواهان برقراری یک نظام سرمایه داری مدرن وابسته به دول غربی بوده و تدارکات آن روند را زمینه ریزی کرده است. به سخن دیگر، آنها خواهان نظامی هستند که در محور آن سرمایه داران قرار گرفته و نقش و دخالت دولت در سرمایه گذاری به حداقل برسد. از سوی دیگر، گرایش معروف به «اقتدارگرا»، خواهان تداوم یک نظام اسلامی (البته متمایل به غرب)، می باشد. پایه عمده این گرایش در سرمایه داران «سنتی» بازار بنا نهاده شده است. تجار بازاری چشم انداز درازمدت سرمایه داری را نادیده گرفته و برای حفظ قدرت خود، منافع کل سرمایه داری را فدای منافع لحظه ای خود می کنند. برنامه «اقتصادی» این گرایش، محدود به فروش مواد نفتی و غیرنفتی و پرکردن فوری جیب سرمایه داران بازاری می باشد. این گرایش در مقابل تراکم سرمایه ایستادگی کرده و اکثر مؤسسات را در کنترل دولت قرار داده است. برای نمونه، طبق آمار دولتی، شرکت ها و مؤسسات دولتی و وابسته به نهادهای حکومتی هنوز ۸۶ درصد از تولید ملی ایران را در کنترل دارد. صادرات نفت صد درصد در کنترل دولت بوده و ۳۷ درصد صادرات کالاهای غیرنفتی و ۹۵/۵ درصد واردات کالا به کشور، توسط شرکت های وابسته به دولت صورت می پذیرد (ایران دیلی ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۰ به نقل از کمیسیون ترویج بازرگانی و صادرات وابسته به اطاق بازرگانی).

بازتاب اقتصادی این وضعیت، بدان معنی است که سرمایه داران «صنعتی» و مدرن متمایل به غرب و تکنوکرات های و سرمایه داران خارج از کشوری، قادر به سرمایه گذاری امن نمی باشند. زیرا نه کنترلی بر سرمایه خود دارند و نه نهادی وجود دارد که امنیت آنرا تضمین کند. سران دول اروپایی قبل از سرازیر کردن سرمایه های خود به ایران در حال مذاکره با سران رژیم در راستای تحقق این وضعیت بوده و نتیجه این زمینه ریزی ها، برقراری روابط حسنه اقتصادی و سیاسی

توسط دول اروپایی و سفرهای متعدد آنها و اجلاس ۱۳ دسامبر ۲۰۰۲ در کپنهاگ بوده است.

نقش انقلابی طبقه کارگر در انقلاب آتی

بدیهی است که حتی چنانچه، رژیم کنونی تضاد کنونی را حل کند و یک جامعه مدرن سرمایه داری احیا کند؛ هنوز از پس حل مسایل اساسی جامعه بر نخواهد آمد. زیرا، رشد نیروهای مولده و جهش تکنولوژیک در ایران لازمه اش انجام بنیادین یک سلسله تکالیفی است که مقابل جامعه قرار گرفته اند. صنعتی کردن ایران بدون حل مسئله ارضی، حل مسئله ملی؛ حل مسئله زنان و سایر مسائل دمکراتیک عملی نیست. حل تکالیف دمکراتیک نیز بایستی همگام با حل ریشه ای مسایل اقتصادی صورت پذیرد، وگرنه همان مسائل دمکراتیک نیز لاینحل باقی خواهند ماند. حل ریشه ای مسایل اقتصادی نیز به مفهوم برقراری «اقتصاد با برنامه» (برنامه ریزی اقتصادی مطابق با نیازهای جامعه) است.

بورژوازی ایران چه در دوره حکومت شاه و چه دوره خمینی (و دوره رفسنجانی و خاتمی)، به وضوح نشان داده است که قابلیت نه تنها حل مسایل اساسی اقتصادی را نداشته، بلکه توان انجام تکالیف بورژوا دمکراتیک (حل مسایل ارضی، ملی و جمهوری) را نیز در خود ندارد. این رژیم ها بارها نشان داده اند که تنها با اتکا به زور و ارعاب قادر به تداوم حکومت خود هستند. عدم توانایی حل مسایل اجتماعی محققاً با ناراضیاتی و سپس اعتراض های توده ای مواجه شده و در مقابل این رژیم ها راهی جز سرکوب مردم باقی نخواهد گذاشت. اینکه شکل ظاهری دولت چگونه باشد (تاج دار، عمامه بسر و یا کروات) تغییری در این امر نمی دهد.

طبقه کارگر ایران، با وجود پراکندگی کنونی و عدم آمادگی فوری برای تسخیر قدرت سیاسی، تنها نیرویی در جامعه هست که توان حل تکالیف لاینحل جامعه ایران را در خود دارد. زیرا منافع درازمدت این طبقه در این امر نهفته است که بدون وقفه

و همزمان کل تکالیف دمکراتیک (مسئله ارضی، ملی) و سوسیالیستی (کنترل بر تولید و توزیع و اقتصاد با برنامه) را انجام دهد. بدیهی است که برای انجام چنین تکالیفی طبقه کارگر باید در مصدر قدرت قرار گیرد.

قدرت گیری طبقه کارگر و متحدانش، بطور مسالمت آمیز صورت نخواهد پذیرفت. زیرا که کل بورژوازی ایران (تمام باند های هیئت حاکم، سلطنت طلبان و سرمایه داران خارج از کشور و خادمان سوسیال دمکرات آنها) با کمک امپریالیزم در مقابل قدرت گیری طبقه کارگر ایران، با تمام قوای مسلحانه و ایدئولوژیک ایستادگی خواهند کرد. از اینرو طبقه کارگر باید برای سرنگونی قهر آمیز رژیم سرمایه داری و متحدان ملی اش، خود را آماده سازد.

طبقه کارگر تنها به اتکا به نیروی خود و مستقل از هر جناح و باند حکومتی و غیرحکومتی می تواند خود را برای انقلاب آتی آماده سازد. سازماندهی اعتصابات کارگری در راستای سرنگونی پیروزمندانه رژیم، بدون وجود یک حزب کارگری و تشکیلات سیاسی کارگری غیرممکن است. طبقه کارگر برای کسب اعتماد به نفس و سازماندهی و آماده سازی خود برای انقلاب آتی مبارزات کنونی خود را بر محور مطالباتی مانند کنترل کارگری در کارخانه ها متمرکز می کند. تجربه دهه پیش در زمینه اعتراض ها و اعتصابات کارگری، نشان داد که نطفه های اولیه سازماندهی در میان کارگران وجود دارد. تشکیل محافل کارگری و گسترش و هماهنگی آنها زمینه مساعدی برای سازماندهی کارگری فراهم می آورد. ایجاد و گسترش هسته های کارگری سوسیالیستی همراه با پیشروی کارگری، برای تدارک نظری و عملی روند انقلاب و در راستای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، تعیین کننده است.

م. رازی

Razi@kargar.org

۲۵ آذر ۱۳۸۱